

۴- تئوری انقلاب مداوم در عمل چگونه بود؟

همان گونه که دیدیم، رادک، در انتقاد خود از تئوری ما، "تاکتیک ناشی از آن" را نیز به انتقاد خود اضافه می کند. این بخش اضافی بسیار اهمیت دارد. انتقاد رسمی استالینیستی از "تروتسکیزم" در مورد این مسأله به طور محتاطانه ای به تئوری محدود می شود... لکن این برای رادک کفایت نمی کند. او به مبارزه علیه یک مشی تاکتیکی (بلشویکی) معین در چین دست زده است. او در پی بی اعتبار ساختن این مشی به وسیله ی تئوری انقلاب مداوم است. و برای این کار، لازم است نشان دهد و یا چنین وانمود کند که شخص دیگری قبلاً به اثبات رسانیده که مشی تاکتیکی غلطی در گذشته از این تئوری ناشی گردیده است. در این جا رادک مستقیماً خوانندگان خود را به اشتباه می اندازد. ممکن است که خود او به تاریخ انقلاب، که هرگز در آن شرکت مستقیم نداشته، آشنا نیست، لکن ظاهراً او ابدأً به خود زحمت نداده که مسأله را به کمک اسناد موجود بررسی کند. در حالی که مهم ترین اسناد آن در جلد دوم مجموعه آثار من موجودند، و بررسی آن برای هر فردی که سواد خواندن داشته باشد، امکان پذیر است. و لذا، محض اطلاع رادک باید به گویم که علی رغم این حقیقت که من تمام سال ۱۹۰۵ را مخفیانه در روسیه و سال ۱۹۰۶ را در زندان گذراندم، مع الوصف تقریباً در کلیه ی مراحل انقلاب اول، بین من و لنین در مورد ارزیابی نیروهای انقلاب و وظایف متوالی آن توافق کامل وجود داشت. من مجبورم در این جا خود را به عرضه حداقل استدلالات و اسناد محدود کنم.

در مقاله ای که در فوریه ۱۹۰۵ نوشته شد و در مارس همان سال به چاپ رسید - یعنی دو سه ماه پیش از اولین کنگره ی حزب بلشویک (که در تاریخ به نام سومین کنگره ی حزب ثبت شده) - چنین نوشتیم:

"مبارزه ی سرسختانه میان مردم و تزار، که چیزی جز پیروزی نمی شناسد، قیام سراسری ملی به عنوان نقطه ی اوج این مبارزه، حکومت موقت به عنوان اوج انقلابی پیروزی مردم بر دشمن دیرینه شان، خلع سلاح ارتجاع تزاری و تسلیح مردم به وسیله ی حکومت موقت، تشکیل مجلس مؤسسان براساس آراء عمومی، مساوی، مستقیم و مخفی - باری این هاست مرحله ای که به طور عینی برای انقلاب تعیین شده اند." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۲۳۲)

کافی ست که این جملات با قطع نامه های کنگره ی ماه مه ۱۹۰۵ بلشویک ها مقایسه شوند تا هم بسته گی کامل من با بلشویک ها در فرموله کردن مسایل اصولی روشن گردد.

این یک مورد منحصر به فرد نیست. هم آهنگ با این مقاله، من در پترزبورگ، با موافقت کراسین، تزهانی راجع به حکومت موقت فرموله کردم که در آن زمان مخفیانه به چاپ رسیدند. کراسین از این تزاها در کنگره ی حزب بلشویک دفاع کرد. جملات زیرین نین نشان می دهند که او تا چه اندازه آن ها را تأیید کرد:

"من کاملاً خود را در نظریات رفیق کراسین سهیم می دانم. طبعاً به عنوان یک نویسنده من جمله بندی فرمول را مورد توجه قرار دادم. اهمیت هدف مبارزه به طرز کاملاً صحیحی توسط رفیق کراسین نشان داده شده، و من با او

کاملاً موافقم. اگر روی تسخیر موضعی که برای آن می جنگیم حساب نکنیم، نمی توانیم برای آن مبارزه کنیم." (جلد ششم، ص ۱۸۰)

بخش اعظم ماده الحاقی مفصل کراسین - که خواندن آن را به خواننده توصیه می کنم- در قطع نامه ی کنگره ی حزب گنجانده شد. این که من مؤلف این ماده الحاقی بودم، توسط یادداشتی از جانب کراسین ثابت می شود که هنوز در اختیار من است. این اتفاق در تاریخ حزب به خوبی در نزد کامنف و دیگران مشهور است.

مسئله ی دهقانان، مسأله ی نزدیک ساختن دهقانان به شوراهای کارگری، مسأله ی هم آهنگ کردن کار با اتحادیه ی دهقانان، هر روزه توجه شورای پترزبورگ را بیش از پیش به خود مشغول می داشت. آیا رادک خبر دارد که رهبری شورا به من تفویض شده بود؟ این یکی از صدها فرمولی است که من در آن ایام درباره ی وظایف تاکتیکی انقلاب نوشتم:

"پرولتاریا" شوراهای" شهر را به وجود می آورد که عملیات مبارزه توده های شهری را هدایت می کند، و وحدت جنگی با ارتش و دهقانان را در دستور روز قرار می دهد." (ناچالو، شماره ۴، ۱۷ نوامبر (تقویم جدید، ۳۰ نوامبر) ۱۹۰۵) باید اقرار کنم که کسل کننده و حتی شرم آور است که برای اثبات این که هیچ گاه درباره ی "جهش" از استبداد به سوسیالیزم صحبت نکرده ام باید نقل قول شاهد بیاورم. اما چاره ای نیست. به عنوان مثال در فوریه ۱۹۰۶، مطالب زیر را پیرامون وظایف مجلس مؤسسان نوشتم، بدون آن که به هیچ وجه این مجلس را در مقابل شوراها قرار دهم. کاری که رادک، به دنبال استالین، اکنون با عجله در مورد چین می کند تا با جاروی ماوراءچپی آثار سیاست فرصت طلبانه دیروزی را پاک کند.

"مردم رهانی یافته، با قدرت خود، مجلس مؤسسان را تشکیل خواهند داد. مجلس مؤسسان وظایفی عظیم بر عهده خواهد داشت. این مجلس باید دولت را بر پایه ی اصول دموکراسی، یعنی بر پایه ی اصول حاکمیت مطلق مردم، تجدید بنا کند. این مجلس موظف خواهد بود که سازمان مسلح مردم را ایجاد کند، اصلاحات گسترده ی ارضی (زمین) را اجرا کند، هشت ساعت کار روزانه و مالیات بر درآمد تصاعدی را معمول دارد." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۳۴۹)

و این چیزی است که من، در سال ۱۹۰۵، در یک اعلامیه ی تهییج کننده ی تبلیغاتی، به خصوص در مورد مسأله به اجرا گذاردن "فوری" سوسیالیسم نوشتم:

"آیا قابل تصور است که به توان سوسیالیسم را فوراً در روسیه به اجرا گذارد؟ خیر، روستای ما بسیار تاریک و ناآگاه است. هنوز سوسیالیست های واقعی بسیار کمی در میان دهقانان وجود دارند. ما ابتدا باید استبداد را، که توده های مردم را در ظلمت نگاه می دارد، سرنگون کنیم. روستائیان بی بضاعت باید از پرداخت کلیه ی مالیات ها معاف گردند، مالیات بر درآمد تصاعدی، تحصیلات مجانی اجباری باید اجرا گردد، و بالاخره پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستائی باید با پرولتاریای شهری در یک ارتش واحد سوسیال دموکراتیک متحد گردند. تنها این ارتش می تواند انقلاب عظیم سوسیالیستی را به پیروزی به رساند." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۲۲۸)

بنابر این نتیجه می شود که من میان مراحل دموکراتیک و سوسیالیستی انقلاب تفاوت هائی قایل شدم. و این مدت ها پیش از زمانی است که رادک،

به پیروی از استالین و تلمان، به موعظه کردن من در مورد این مسأله به پردازد. بیست دو سال پیش نوشتم:

"هنگامی که نظریه ی انقلاب مداوم در مطبوعات سوسیالیستی فرموله شد نظریه ای که به هم راه رشد برخوردهای اجتماعی، قیام بخش های جدیدی از توده ها و حملات بی پایان پرولتاریا بر امتیازات اقتصادی و سیاسی طبقات حاکم نابودی استبداد و فئودالیزم را به انقلاب سوسیالیستی پیوند می دهد. باری، مطبوعات "مترقی" ما بالاتفاق دست به جنجال خشم آلودی زدند." (انقلاب ما، ۱۹۰۶، ص ۲۵۸)

پیش از هر چیز، مایلم توجه خواننده را به تعریف انقلاب مداوم که در این کلمات مستتر است جلب کنم: این نظریه نابودی نظام قرون وسطائی را، از طریق تعدادی برخوردهای شدت یابنده اجتماعی، به انقلاب سوسیالیستی پیوند می دهد. پس جهش چه شد؟ نادیده گرفتن محله ی دموکراتیک کجاست؟ و گذشته از این ها، آیا این همان چیزی نیست که عملاً در سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد؟

در ضمن، قابل ذکر است که جنجال مطبوعات "مترقی" در سال ۱۹۰۵، بر سر انقلاب مداوم، با جنجال غیرمترقی قلمزنان مزدور امروزی که با یک تأخیر کوتاه یک ربع قرن وارد معرکه شده اند به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

طرز برخورد نوایا ژیزن، مهم ترین ارگان جناح بلشویک در آن زمان که تحت سردبیری هوشیارانه لنین بود، نسبت به مسأله ی انقلاب مداوم که از جانب من در مطبوعات مطرح شد چگونه بود؟ مطمئناً، این نکته خالی از لطف نیست. در جواب مقاله ای در روزنامه ی "رادیکال" بورژوائی ناشازیزن

(زندگی ما) که کوشیده بود نظریات "عقلانی تر" لنین را در مقابل "انقلاب مداوم" تروتسکی قرار دهد، نویاژیزن بلشویک (در ۲۷ نوامبر ۱۹۰۵) چنین پاسخ داد:

"این فرضیه بی پایه، البته به کلی مزخرف است. رفیق تروتسکی گفت که انقلاب پرولتاریائی می تواند، بدون آن که در مرحله ی نخستین متوقف شود، به راه خود ادامه داده، استثمارگران را از سر راه بردارد، لنین، از سوی دیگر، خاطر نشان ساخت که انقلاب سیاسی تنها گام اول است. مبلغ ناشاژیزن مایل است در این جا تضادی بیابد... همه سوءتفاهم از آن جا ناشی می شود که اولاً، ناشاژیزن از نام انقلاب اجتماعی هم سراپا وحشت می شود، ثانیاً، این نشریه آرزومند است که نوعی اختلاف نظر شدید و چشم گیر مابین سوسیال دموکرات ها پیدا کند، ثالثاً، اصطلاح "با یک ضربه" است که رفیق تروتسکی به کار می برد. در شماره ۱۰ ناچالو رفیق تروتسکی عقیده خود را به وضوح شرح می دهد:

"رفیق تروتسکی می نویسد، "پیروزی کامل انقلاب به معنی پیروزی پرولتاریاست. لکن این پیروزی، به نوبه ی خود نشان دهنده ی تداوم انقلاب در آینده است. پرولتاریا وظایف اساسی دموکراتیک را جامه ی عمل می پوشاند، و خود منطق مبارزه ی آتی پرولتاریا برای تثبیت تسلط سیاسی اش، در لحظه ی معینی مسایل صرفاً سوسیالیستی را در مقابلش مطرح می کند. میان برنامه ی حداقل و برنامه ی حداکثر (برنامه ی سوسیال دموکراسی) یک تداوم انقلابی ایجاد می گردد. مسأله بر سر یک "ضربه" یا یک روز و یا یک ماه نیست، بلکه مسأله بر سر کل یک دوران تاریخی است. کوشش برای تعیین مدت آن از قبل، کاری عبث خواهد بود."

این سند از جهتی به موضوع جزوه فعلی خاتمه می دهد. آیا می توان تمام انتقادات بعدی وراثت قلابی را روشن تر، دقیق تر و بدون چون و چرا تر از آن چه که رفت پاسخ داد، پاسخی که در مقاله ی روزنامه ی من آمده و نویاژین نین آن را چنان تأییدانه نقل می کند؟ مقاله ی من تشریح کرد که پرولتاریای پیروز، در پروسه ی انجام وظایف دموکراتیک، بنا به منطق موقعیت خود، در یک مرحله ی معین ناگزیر در مقابل مسائل سوسیالیستی خالص قرار خواهد گرفت. تداوم بین برنامه ی حداقل و برنامه ی حداکثر درست در همین نکته نهفته است. تداومی که به طور اجتناب ناپذیری از دیکتاتوری پرولتاریا بر می خیزد. من برای منتقدین آثارم در جرگه ی خرده بورژواهای آن زمان توضیح دادم که نه این یک ضربه است نه یک جهش، بلکه کل یک دوران تاریخی است. و نشریه ی نویاژین نین نیز کاملاً هم بسته گی خود را با این چشم انداز اعلام داشت. حتی مهم تر از آن، امیدوارم، این حقیقت باشد که صحت این نظریه در مسیر عملی رویدادها و در سال ۱۹۱۷ به طور قطعی ثابت شد.

صرف نظر از خرده بورژواهای دموکرات ناشاژین، عمدتاً منشویک ها بودند که در سال ۱۹۰۵، و به خصوص در سال ۱۹۰۶، پس از آن که شکست انقلاب آغاز شده بود، از "جهش" خیال بافانه ی من از دموکراسی به سوسیالیسم سخن می گفتند. در بین منشویک ها به ویژه مارتینف و یاردانسکی متوفی بودند که در این زمینه بیش از همه درخشیدند. ناگفته نماند که این دو نفر بعدها به استالینست های سفت و سختی بدل شدند. در پاسخ نویسندگان منشویکی که در پی نسبت دادن "جهش به سوسیالیسم" به من بودند، طی مقاله ی به خصوص در سال ۱۹۰۶، به تفصیل و به سبک

عوام فهم، نه فقط اشتباه بلکه حماقت چنین ادعاهائی را متذکر شدم. من امروز می توانم این مقاله را تقریباً به همان صورت سابق در جواب انتقادات وراث قلبی تجدید چاپ کنم. لکن شاید کافی باشد که نتیجه ی مقاله را در جملات زیر خلاصه کنم:

"من به خوبی درک می کنم -و باید منتقدم یاردانسکی را مطمئن سازم- که جهش از روی یک مانع سیاسی آن هم در مقاله ی یک روزنامه به هیچ وجه به معنی فایق آمدن بر این مانع در عمل نیست." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۴۵۴)

شاید این کافی باشد؟ اگر نیست، من می توانم به ارائه دادن سند ادامه به دهم، تا منتقدینی مانند رادک نتوانند به گویند که درباره ی مسأله ای که آن قدر شجاعانه در موردش قضاوت می کنند، اطلاعات "در دسترس" نداشته اند.

جزوه ی کوچک تاکتیک های ما که من در سال ۱۹۰۶ در زندان نوشتم و بلافاصله به وسیله ی لنین منتشر شد، حاوی نتایج گویای زیر است:

"پرولتاریا قادر خواهد بود به قیام در روستا اتکاء کند، و در شهرها، این مراکز حیات سیاسی، جنبشی را که قادر به شروع آن بوده به پایانی پیروزمند به رساند. پرولتاریا، با اتکاء به نیروهای وسیع دهقانان، و نیز رهبری آنان، نه تنها آخرین ضربه ی پیروزمندانه را به ارتجاع وارد می آورد، بلکه می داند چگونه پیروزی انقلاب را تأمین نماید." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۴۴۸)

آیا این شباهتی به نادیده گرفتن دهقانان دارد؟ در ضمن، در همین جزوه، نظریه ی زیر نیز پرورش یافته است:

"تاکتیک های ما، که براساس تکامل مقاومت ناپذیر انقلاب محاسبه شده، البته نباید اجتناب ناپذیری یا امکان و یا حتی احتمال صور و مراحل نهضت انقلابی را نادیده به گیرد." (مجموعه آثار، جلد دوم، ص ۴۳۶)

آیا این شباهتی به یک جهش خیالی دارد؟

در مقاله خود، درس های اولین شورا (۱۹۰۶)، من چشم انداز تکامل بعدی انقلاب (یا آن گونه که واقعیت یافت، یعنی انقلاب جدید) را چنین توصیف کردم:

"تاریخ خود را تکرار نمی کند- و شورای جدید نیز اجباری نخواهد داشت که حوادث این پنجاه روز (از اکتبر تا دسامبر ۱۹۰۵) را تکرار کند، در عوض می تواند برنامه ی خود را برای عمل یک سره از این دوره وام به گیرد. این برنامه کاملاً روشن است. هم کاری انقلابی با ارتش، دهقانان، و پائین ترین اقشار بی چیزان خرده بورژوائی شهری، محو و نابودی استبداد و متلاشی کردن سازمان های مادی آن؛ برخی از طریق تجدید سازمان و برخی دیگر از طریق انحلال فوری ارتش، با متلاشی کردن دستگاه بوروکراتیک پلیس. هشت ساعت کار روزانه. تسلیح مردم، و بالاتر از همه پرولتاریا. تبدیل شوراها به ارگان های خودمختاری انقلابی شهر. ایجاد شوراهای نمایندگان دهقانان (کمیتة های دهقانی) به عنوان ارگان های انقلاب ارضی در نقاط مختلف. سازمان دهی انتخابات مجلس مؤسسان. و مبارزات انتخاباتی براساس برنامه ی مشخص عمل برای نمایندگان مردم." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت دوم، ص ۲۰۶)

آیا این شباهتی به جهش از روی انقلاب ارضی، یا کم بهاء دادن به مسأله ی دهقانان، در مجموع، دارد؟ آیا این شباهتی به این دارد که من نسبت به

وظایف دموکراتیک انقلاب کور بوده ام؟ خیر، شباهتی ندارد. پس تصویر سیاسی ای که رادک رسم کرده به چه چیز شباهت دارد؟ ابدأ به هیچ چیز. رادک، بزرگوارانه لکن به طرزی بسیار مبهم، موضع مرا در سال ۱۹۰۵، که خود آن را تحریف می کند، و از موضع آن زمان منشویک ها تفکیک می کند، بدون آن که ببیندیشد که خود سه چهارم انتقادات منشویکی را تکرار می کند؛ رادک قدوسانه توضیح می دهد که اگر چه تروتسکی همان شیوه ی منشویک ها را به کار می برد، معهنذا هدف دیگری داشت. رادک، با این فرمول ذهنی، بررسی خود را از مسأله به کلی بی اعتبار می سازد. حتی لاسال می دانست که هدف بسته گی دارد به وسیله و در تحلیل نهائی از آن تأثیر می پذیرد. او حتی در مورد این موضوع یک نمایش نامه نوشت (فرانتزفون زیکنینگن). لکن یک سان بودن شیوه ی من و منشویک ها از کجا سرچشمه می گیرد؟ طرز برخورد نسبت به دهقانان. رادک، به عنوان مدرک، به سه سطر جدلی از مقاله ی ۱۹۱۶ لنین، مذکور در بالا، اشاره می کند. مع الوصف، خود به طور ضمنی اشاره می کند که لنین با وجودی که در این مقاله از تروتسکی نام می برد، در حقیقت جدل او علیه بوخارین و رادک می باشد. علاوه بر این نقل قول از لنین، که همان گونه که مشاهده کردیم، به وسیله ی کل محتوی مقاله ی لنین رد می شود، رادک به خود تروتسکی نیز اشاره می کند. من در مقاله ای در سال ۱۹۱۶، ضمن بر ملا ساختن نظریات توخالی منشویکی، این سؤال را مطرح کردم: اگر این بورژوازی لیبرال نخواهد بود که رهبری را به عهده می گیرد، پس چه کسی وظیفه ی رهبری را به عهده خواهد گرفت؟ به هر طریق، شما منشویک ها که به هیچ وجه به نقش سیاسی مستقل دهقانان اعتقاد ندارید. بدین ترتیب رادک مچ مرا حنا به

دست می گیرد: تروتسکی در مورد نقش دهقانان با منشویک ها "توافق" داشت. منشویک ها معتقد بودند که جایز نیست به خاطر یک اتحاد مشکوک و غیرقابل اطمینان با دهقانان، بورژوازی لیبرال را از خود "به رانیم". این بود "شیوه ی منشویک ها"؛ در حالی که نظر من عبارت از این بود که باید بورژوازی لیبرال را کنار زد و برای کسب رهبری دهقانان انقلابی مبارزه نمود. در مورد این مسأله ی اساسی من هیچ اختلافی با لنین نداشتم. و اگر، در طی مبارزه علیه منشویک ها، به آن ها گفتم، "شما که به هر حال نقش رهبری برای دهقانان قابل نیستید"، برخلاف آن چه رادک سعی به چاشنی کردن دارد، به معنی توافق با "شیوه"ی منشویک ها نیست، بلکه طرح روشن و صریح دو شق مختلف است: یا دیکتاتوری توان گران لیبرال یا دیکتاتوری پرولتاریا.

همین استدلال کاملاً صحیح را که من در سال ۱۹۱۶ علیه منشویک ها اقامه کردم، و رادک سعی می کند امروزه غیرمنصفانه علیه خود من به کار به برد، نه سال قبل از آن در کنگره ی ۱۹۰۷ لندن نیز، هنگامی که از تز بلشویک ها پیرامون طرز برخورد با احزاب غیرپرولتاریائی دفاع می کردم، مورد استفاده قرار دادم. من در این جا بخش اصلی سخن رانیم را در لندن نقل می کنم. این سخن رانی، در اولین سال های انقلاب، مکرراً در مجموعه مقالات و کتب مختلفی چاپ می شد که بیانگر موضع بلشویکی نسبت به طبقات و احزاب در انقلاب بود. آن چه که من در این سخن رانی گفتم، که شامل فرمول مجمل تنوری انقلاب مداوم است، چنین بود:

"در نظر رفقای منشویک، نظریات خودشان به غایت بغرنج به نظر می آید. من به کرات اتهاماتی از آنان شنیده ام مبنی بر این که مفهوم من از سیر

انقلاب روسیه بسیار ساده است. و تازه، نظریات منشویک ها، علی رغم تلون شدیدشان، که خود شکلی از پیچیدگی است - و شاید درست به علت این تلون شدید- به صورت الگوی بسیار ساده ای در می آید که فهمیدنش حتی برای آقای میلیوکف نیز ساده است.

"در مؤخره ای بر کتاب، نتیجه ی انتخابات دومین دوما^(۱۹) دولتی چه بود؟، که اخیراً منتشر گردیده، رهبر ایدئولوژیک حزب کادت می نویسد: "در مورد گروه های چپ به معنی اخص کلمه، یعنی، گروه های سوسیالیست و انقلابی، توافق با آن ها مشکل تر خواهد بود. اما حتی در این مورد نیز، اگر دلایل قاطع مثبتی وجود نداشته باشد، لاقلاً چند دلیل منفی مهم موجودند که به توافق رسیدن با ما را تا حدی تسهیل می سازند. هدف آن ها این است که از ما انتقاد کرده و ما را بی اعتبار سازند؛ تنها به همین دلیل هم که شده لازم است ما حاضر بوده و عمل به کنیم. همان گونه که می دانیم، نه فقط در نظر سوسیالیست های روسی بلکه در نظر کلیه ی سوسیالیست های جهان، انقلابی که اکنون دارد صورت می گیرد یک انقلاب بورژوائی است نه سوسیالیستی. انقلابی است که قرار است به دست دموکراسی بورژوائی به انجام به رسد. فراتر رفتن از این دموکراسی... چیزی است که هیچ سوسیالیستی در جهان حاضر به انجام آن نیست، و اگر مردم تعدادی زیاد از آنان را به دوما فرستادند، این دقیقاً نه به این منظور بود که اینک سوسیالیزم را تحقق به بخشند و نه این که به دست خود برنامه های رفرم "بورژوائی" را انجام دهند... برای آن ها بیشتر مقرون به صرفه است که نقش پارلماناریست ها را به ما به سپارند تا آن که خود را با اجرای این نقش به مخاطره بیاندازند."

"همان گونه که ملاحظه می کنیم، میلیوکف مستقیماً مسأله را در مقابل ما مطرح می سازد. نقل قول بالا مهم ترین عوامل در طرز برخورد منشویکی نسبت به انقلاب و رابطه بین دموکراسی بورژوائی و دموکراسی سوسیالیستی را مطرح می سازد."

"انقلابی که اکنون دارد صورت می گیرد یک انقلاب بورژوائی است نه سوسیالیستی- این اولین و مهم ترین نکته است. انقلاب بورژوائی "باید به دست دموکراسی بورژوائی به انجام به رسد"- این دومین نکته است. دموکراسی سوسیالیستی نمی تواند با دست خود برنامه های رفرم بورژوائی را انجام دهد، نقش سوسیالیست ها در حد یک اپوزیسیون باقی می ماند: "انتقاد و بی اعتبار ساختن"- این نکته سوم است. و در پایان،- به عنوان نکته چهارم- برای آن که سوسیالیست ها را قادر سازیم در اپوزیسیون باقی به مانند "ضروری ست که ما (یعنی دموکراسی بورژوائی) حاضر بوده و عمل کنیم."

"ولی اگر ما حاضر نباشیم چه خواهد شد؟ و اگر یک دموکراسی بورژوائی که به تواند در رأس انقلاب پیش به تازد وجود نداشت، چه باید کرد؟ آن وقت باید آن را اختراع کرد. این درست همان نتیجه ای ست که منشویزم به آن می رسد. منشویزم در تخیل خود دموکراسی بورژوائی، و خواص و تاریخ آن را به وجود می آورد.

"ما، به عنوان ماتریالیست، باید قبل از هر چیز سؤال مربوط به پایه های اجتماعی دموکراسی بورژوائی را مطرح کنیم: دموکراسی بورژوائی بر پایه ی کدام قشر و یا طبقه ای می تواند استوار باشد؟

"ما همه در این نکته متفق القولیم که بورژوازی بزرگ به عنوان یک نیروی انقلابی اصلاً مطرح نیست. حتی در زمان انقلاب کبیر فرانسه، که به مفهوم وسیع کلمه یک انقلاب ملی بود، عده ای از صاحبان صنایع لیون یک نقش ضدانقلابی بازی کردند. لکن به ما می گویند که بورژوازی متوسط، و عمدتاً خرده بورژوازی، نیروی رهبری کننده انقلاب بورژوائی است. ولی این خرده بورژوازی معرف چیست؟"

"ژاکوبین ها به دموکراسی شهری که از درون اتحادیه های صنفی صنعت گران برخاسته بود، اتکاء کردند. استادکاران کوچک، شاگردان آن ها، و جمعیت شهری که با این ها پیوند نزدیک داشتند، ارتش انقلابی سنکولات ها- ستون اصلی حزب رهبر مونتائارد- را به وجود آوردند. دقیقاً همین توده ی فشرده جمعیت شهری بود- که مکتب طولانی تاریخی اتحادیه صنفی صنعت گران را گذارنده- و تمام بار انقلاب را به دوش کشید. نتیجه ی عینی انقلاب ایجاد شرایط "طبیعی" برای استثمار سرمایه داری بود. لکن، مکانیزم اجتماعی پروسه ی تاریخی این نتیجه را به بار آورد که شرایط برای سلطه ی بورژوائی به دست "مردم بی سر وپا"، دموکراسی خیابانی و سنکولات ها فراهم گردد. دیکتاتوری تروریستی آن ها جامعه ی بورژوائی را از کثافت مزبله قدیمی پاک کرد و پس از آن، بورژوازی بعد از واژگون کردن دیکتاتوری دموکراسی خرده بورژوازی، به قدرت رسید.

"اکنون سؤال می کنم- متأسفانه این اولین بار نیست که این سؤال را می کنم- اگر پرولتاریا در اپوزیسیون به ماند، کدام طبقه ی اجتماعی در کشور ما دموکراسی انقلاب بورژوائی را علم خواهد کرد، آن را به قدرت خواهد

رساند، و به آن امکان خواهد داد که وظایف عظیم را انجام دهد؟ این سؤال اصلی است و من این سؤال را دوباره از منشویک ها دارم.

"درست است که در کشور ما توده ی عظیمی از دهقانان انقلابی وجود دارد. اما رفقای منشویک نیز مثل من می دانند که دهقانان هر قدر هم که انقلابی باشند قادر نیستند که یک نقش سیاسی مستقل بازی کنند، چه رسد به ایفای یک نقش رهبری سیاسی. دهقانان، بدون شک، می توانند به عنوان نیروئی عظیم در خدمت انقلاب قرار گیرند، لکن شایسته ی یک مارکسیست نیست که معتقد باشد که یک حزب دهقانی قادر خواهد بود خود را در رأس یک انقلاب بورژوائی قرار دهد و به ابتکار خود، نیروهای تولیدی کشور را از قید زنجیرهای کهن به رهااند. در جامعه ی مدرن شهر بر کشور تفوق دارد و تنها شهر می تواند نقش برتر را در انقلاب بورژوائی به عهده به گیرد*.

"خوب، حالا آن دموکراسی شهری که در کشور ما قادر به رهبری ملت باشد کجاست؟ رفیق مارتینف بارها ذره بین به دست در جستجوی آن بوده است. معلمان ساراتوفی^(۲۰)، وکلای پترزبورگی، و آمارگران مسکونی را کشف کرده است. مارتینف، مانند کلیه ی هم مسلکانش، به تنها چیزی که نمی خواست توجه کند این بود که در انقلاب روسیه، پرولتاریای صنعتی همان عرصه ای را اشغال کرده که در اواخر قرن هیجدهم در اشغال دموکراسی نیمه پرولتاریائی پیشه وران سنکولات بود. رفقا، من توجه شما را به این حقیقت اساسی متوجه می سازم.

* آیا منتقدین دیر از راه رسیده انقلاب مداوم با این موضوع موافقت؟ آیا حاضرند این اصل کلی را در مورد ممالک شرقی، چین و هند و غیره نیز تعمیم به دهند؟ آری یا خیر؟ ل. ت.

"صنایع بزرگ ما به طور اورگانیکی از بطن صنایع دستی ما برنخاست. تاریخ اقتصادی شهرهای ما دوران صنفی را ابداً نمی شناسد. سرمایه داری صنعتی در کشور ما تحت فشار مستقیم و آنی سرمایه ی اروپائی به وجود آمد و در حقیقت سرزمینی اساساً بکر و بدوی را، بدون آن که با مقاومت فرهنگ صنایع دستی مواجه شود، به دست آورد. سرمایه ی خارجی از طریق وام های دولتی و مجاری ابتکارات خصوصی به کشور ما سرازیر شده، سپاه پرولتاریای صنعتی را به دور خود جمع کرد و از رشد و توسعه ی صنایع دستی جلوگیری به عمل آورد. در نتیجه این پروسه، به هنگام انقلاب بورژوائی، یک پرولتاریای صنعتی، از عالی ترین و پیش رفته ترین نوع خود، به عنوان قدرت اصلی در شهرها به ظهور رسید. این یک حقیقت است. منکر آن نمی توان شد، و باید آن را مبنای نتیجه گیری های تاکتیکی انقلابی خود قرار دهیم.

"اگر رفقای منشویک به پیروزی انقلاب ایمان دارند، و یا فقط این پیروزی را ممکن می دانند، آن وقت نمی توانند منکر این حقیقت شوند که در کشور ما جز پرولتاریا هیچ مدعی تاریخی دیگری برای کسب قدرت وجود ندارد. همان گونه که دموکراسی خرده بورژوائی شهری در انقلاب کبیر فرانسه خود را در رأس ملت انقلابی قرار داد، درست به همان طریق نیز -اگر انقلاب اصلاً چشم اندازی برای پیروزی داشته باشد- پرولتاریا، که تنها دموکراسی انقلابی در شهرهای ماست، باید تکیه گاهی در توده های دهقانی به یابد و خود را به قدرت به رساند.

"حکومتی که مستقیماً به پرولتاریا متکی باشد، و به وسیله پرولتاریا به دهقانان انقلابی اتکاء کند، هنوز به معنی دیکتاتوری سوسیالیستی نیست. من

فعالاً به چشم اندازه‌های دورتری که در مقابل یک حکومت پرولتاریائی قرار دارد نمی‌پردازم. شاید پرولتاریا هم، مانند دموکراسی ژاکوبین‌ها، محکوم به سقوط باشد، تا جا برای تسلط بورژوازی باز شود. من تنها می‌خواهم یک نکته را روشن کنم: اگر جنبش انقلابی در کشور ما - همان‌گونه که پلخائف پیش بینی کرد- به عنوان یک جنبش کارگری پیروز گردد، آن وقت پیروزی انقلاب تنها به عنوان پیروزی انقلابی پرولتاریا امکان پذیر می‌باشد. در غیر این صورت پیروزی مطلقاً غیرممکن است.

"من به شدیدترین نحوی بر این نتیجه ی نهائی پافشاری می‌کنم. اگر فرض شود که تضاد اجتماعی ما بین پرولتاریا و توده های دهقانی مانع از آن خواهد شد که پرولتاریا خود را در رأس دهقانان قرار دهد، و این که خود پرولتاریا هم به اندازه ی کافی برای کسب پیروزی توانائی ندارد- آن وقت لزوماً باید به این نتیجه رسید که اصلاً پیروزی نصیب انقلاب ما نمی‌گردد. تحت چنین شرایطی، محصول طبیعی انقلاب توافقی میان بورژوازی لیبرال و مقامات دولت قدیم خواهد بود. این شقی است که به هیچ وجه نمی‌توان منکر امکان وقوع آن شد. لکن روشن است که شق اخیر در مسیر شکست انقلاب قرار داشته و محصول ضعف درونی آن می‌باشد. در اصل تمام تحلیل منشویک‌ها و مهم‌تر از همه، ارزیابی آن‌ها از پرولتاریا و مناسبات احتمالی آن با دهقانان- آن‌ها را به نحو‌گریز ناپذیری به راه بدبینی انقلابی هدایت می‌کند.

"لکن آن‌ها لجاجت از این راه روی بر می‌تابند و بر مبنای دموکراسی بورژوائی یک خوش بینی انقلابی تولید می‌کنند.

"طرز برخورد آنان با کادت ها از همین جا سرچشمه می گیرد. برای آن ها، کادت ها سمبل دموکراسی بورژوائی هستند، و دموکراسی بورژوائی مدعی طبیعی کسب قدرت انقلابی...."

"پس شما بر پایه ی چه اساسی معتقدید که کادت ها بر خواهند خاست و سربلند خواهند کرد؟ بر اساس واقعیات تکامل سیاسی؟ خیر، بر پایه ی طرحی که خود ساخته اید. برای این که انقلاب به سرانجام به رسد" شما به دموکراسی بورژوائی شهری نیازمندید، مشتاقانه آن را جستجو می کنید. و چیزی جز کادت ها نمی یابید. و در رابطه با آن ها بی اندازه خوش بین هستید، به آن ها جامه ی مناسب می پوشانید، می خواهید آن ها را مجبور کنید که نقش خلاق بازی کنند، نقشی که نمی خواهند بازی کنند، نمی توانند بازی کنند و بازی نخواهند کرد. در پاسخ به سؤال اساسی خود که بارها مطرحش کرده ام- هیچ جوابی نشنیده ام. شما هیچ تشخیصی از انقلاب ندارید. سیاست شما فاقد هرگونه چشم انداز وسیعی است.

"و در این رابطه، طرز برخورد شما با احزاب بورژوائی با کلماتی فرموله می شود که کنگره ی حزب باید آن را خوب به خاطر به سپارد: "به اقتضای زمان" پرولتاریا نباید به مبارزه ی سیستماتیکی برای نفوذ بر توده ی مردم دست به زند، نباید اقدامات تاکتیکی خود را برطبق یک نظریه واحد تعیین کند- نظریه ای که طبق آن کلیه ی رنجبران و درماندگان را به دور خود متحد سازد و به قهرمان و رهبر آنان بدل شود." (صورت جلسات و قطع نامه های کنگره ی پنجم حزب، ص ۵- ۱۸۰)

این سخن رانی، که کلیه ی مقالات، سخن رانی ها، و اقدامات مرا در طول سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ به اختصار جمع بندی می کند، مورد تأیید کامل

بلشویک ها قرار گرفت- از ذکر روزا لوکزامبورگ و تیشکو می گذرم (که براساس این سخن رانی، روابط نزدیک تری میان ما به وجود آمد که منجر به هم کاری من با نشریه ی لهستانی آن ها شد). لنین که برخورد آشتی طلبانه ی مرا با منشویک ها مورد اغماض قرار نداد - و حق با او بود- نظر خود را درباره ی نطق من با یک احتیاط عمدی، چنین بیان کرد:

"من صرفاً می خواهم تذکر به دهم که تروتسکی، در کتاب کوچک خود به نام در دفاع از حزب علناً هم بسته گی خود را با کائوتسکی -که درباره ی منافع اقتصادی مشترک پرولتاریا و دهقانان در انقلاب کنونی روسیه نوشته- ابراز کرده است. تروتسکی جایز و مقتضی بودن یک اتحاد چپ (با دهقانان- ل. ت.) را علیه بورژوازی لیبرال فهمیده است. برای من این حقایق کافی است تا نزدیک تر شدن تروتسکی را به نظریاتمان تشخیص به دهم. جدا و مستقل از مسأله ی "انقلاب مداوم"، بین ما یک هم بسته گی بر سر نکات اساسی مسأله مناسبات با احزاب بورژوائی وجود دارد." (لنین، جلد هشتم، ص ۴۰۰)

لنین در نطق خود به ارزیابی کلی از تنوری انقلاب مداوم دست نزد، چرا که من نیز، در سخن رانی خود، چشم انداز دورتر دیکتاتوری پرولتاریا را پرورش ندادم، مسلماً او اثر اساسی مرا درباره ی این مسأله نخوانده بود، در غیر این صورت از "نزدیک تر شدن" من به مفاهیم بلشویکی به عنوان مطلبی تازه سخن نمی گفت. زیرا، سخن رانی من در لندن تنها تکرار فشرده آثارم در سال های ۱۹۰۵- ۱۹۰۶ بود. لنین، بسیار محتاطانه، نظریات خود را بیان کرد، زیرا من در خارج از جناح بلشویک ها قرار داشتم. با این وجود یا شاید صریح تر به گویم درست به همین علت، کلمات او جانی برای تعبیرات

غلط باقی نمی گذارد. لنین "بین ما هم بسته گی بر سر نکات اساسی مسأله" نسبت به طرز برخورد با دهقانان و بورژوازی لیبرال را برقرار کرد. این هم بسته گی، برخلاف آن چه که رادک مغشوشانه معرفی می کند مربوط به هدف های من نبود، بلکه دقیقاً مربوط به شیوه بود. اما در مورد چشم انداز گسترش انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، درست در این جاست که لنین محتاط می شود: "جدا و مستقل از مسأله ی انقلاب مداوم." معنی این احتیاط چیست؟ واضح است که لنین، برخلاف وراثت قلبی بی صفت و نادان، به هیچ وجه انقلاب مداوم را با نادیده گرفتن دهقانان یا جهش از روی انقلاب ارضی مترادف نمی دانست. نظر لنین به این شرح است: تا چه حد انقلاب ما پیش خواهد رفت؟ آیا پرولتاریا در کشور ما زودتر از پرولتاریای اروپا به قدرت خواهد رسید؟ و این مطلب چه چشم اندازی برای سوسیالیسم می گشاید؟- من به این سوالات نمی پردازم، لکن در مورد مسأله ی اساسی مربوط به طرز برخورد پرولتاریا با دهقانان و بورژوازی لیبرال "ما بین ما هم بسته گی وجود دارد."

ما در بالا مشاهده کردیم که نشریه ی بلشویکی نوایا ژیزن، چه واکنشی نسبت به انقلاب مداوم، تقریباً در بدو تولدش، یعنی، از همان سال ۱۹۰۵، نشان داد. اجازه دهید به خاطر بیاوریم که ناشرین مجموعه آثار لنین، بعد از سال ۱۹۱۷، درباره ی این تنوری چه اظهاراتی نموده اند. در یادداشت های جلد چهاردهم قسمت دوم، ص ۴۸۱، چنین گفته می شود:

"او (تروتسکی) تنوری انقلاب مداوم را حتی پیش از انقلاب ۱۹۰۵ تدوین کرد و اکنون به خصوص شایان توجه است، و در آن اظهار داشت که انقلاب

بورژوائی ۱۹۰۵ مستقیماً به یک انقلاب سوسیالیستی گذر خواهد کرد، و این

اولین انقلاب از سلسله انقلابات ملی خواهد بود."

من قبول می‌کنم که این به هیچ وجه به معنی تصدیق صحت کلیه مطالبی نیست که من درباره‌ی انقلاب مداوم نوشتم. لکن به هر طریق، تصدیق عدم صحت مطالبی است که رادک در مورد آن می‌نویسد. "انقلاب بورژوائی مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی گذر خواهد کرد"- ولی این دقیقاً تنوری "گسترش" است نه تنوری "جهش"، و از آن یک تاکتیک واقع بینانه نتیجه می‌شود، نه یک تاکتیک ماجراجویانه. و آیا معنی این کلمات چیست: "تنوری انقلاب مداوم که اکنون به خصوص شایان توجه است"؟ این بدان معنی است که انقلاب اکتبر بر آن جهات از تنوری که در گذشته برای بسیاری ناروشن و یا "غیرمحمتمل" به نظر می‌رسد، نوری تازه افکنده و آن‌ها را روشن نموده است. قسمت دوم از جلد چهاردهم مجموعه آثار لنین، در زمانی منتشر شد که نویسنده آن زنده بود. هزاران هزار از اعضای حزب این یادداشت‌ها را خوانده‌اند و هیچ کس تا سال ۱۹۲۴ آن‌ها را نادرست اعلام نکرد. و رادک هم تازه در سال ۱۹۲۸ به این فکر افتاد.

لکن از آن جایی که رادک نه فقط از تنوری بلکه از تاکتیک‌ها هم سخن می‌گوید، لذا مهم‌ترین استدلالی که هنوز بر علیه من باقی می‌ماند همانا خصلت شرکت عملی من در انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ می‌باشد. کار من در شورای پترزبورگ در سال ۱۹۰۵ با تدوین نظریات من پیرامون ماهیت انقلاب مقارن بود. همان نظریاتی که اینک مورد حمله مداوم وراث قلابی قرار گرفته است. اما چگونه ممکن است که این نظریات به زعم آنان غلط، به هیچ وجه در فعالیت‌های سیاسی من منعکس نشود، همان فعالیت‌هایی که در

برابر دیدگان همه صورت می گرفت و هر روز در مطبوعات منعکس می شد؟ ولی اگر فرض شود که این تنوری غلط در سیاست های من منعکس می شد، پس چرا کنسول های امروزی در آن زمان سکوت اختیار کردند؟ و مهم تر از آن، چرا لنین در آن ایام با تمام قوا از مشی شورای پطروگراد، چه در نقطه ی اوج انقلاب و چه پس از شکست آن، دفاع می کرد؟

عین همین سوالات- شاید تنها به شکل شدیدتری- در مورد انقلاب ۱۹۱۷ نیز صدق می کند. در چندین مقاله که در نیویورک نوشتم. انقلاب فوریه را از دیدگاه تنوری انقلاب مداوم ارزیابی کردم. کلیه ی این مقالات اکنون تجدید چاپ شده اند. نتایج تاکتیکی از جانب من نتایجی که لنین در همین ایام در ژنو به آن رسیده بود، کاملاً مطابقت می کرد، و در نتیجه به همان سان با نتیجه گیری کامنف، استالین و سایر وراث قلابی، به طور آشتی ناپذیری در تضاد بود. هنگامی که وارد پطروگراد شدم، هیچ کس از من سؤال نکرد که آیا من از "اشتباهم" در انقلاب مداوم دست برداشته ام یا خیر. اصلاً کسی نبود چنین سؤالی به کند. استالین خجلت زده از گوشه ای به گوشه دیگر می خزید و تنها آرزوی این بود که حزب هر چه زودتر سیاستی را که او تا پیش از ورود لنین تعقیب می کرد، فراموش کند. یاروسلاوسکی، که هنوز الهام بخش کمیسیون کنترل نشده بود، هم راه منشویک ها، اورجونیکیدزه و دیگران، در یاکوتسک یک نشریه ی مبتذل نیمه لیبرال منتشر می ساخت. کامنف لنین را به پیروی از تروتسکیزم متهم می نمود و وقتی مرا ملاقات کرد گفت: "حالا شما می توانید به ما به خندید." در آستانه ی انقلاب اکتبر، من در ارگان مرکزی بلشویک ها راجع به چشم انداز انقلاب مداوم مطالبی نوشتم. به مخیله هیچ کس خطور نکرد که در مقابل من موضع به گیرد. هم بسته گی من با لنین

کامل و بدون چون و چرا بود. پس منتقدین من، از جمله رادک، حرفشان چیست؟ این که خود من تنوری ای را که از آن دفاع می کردم ابدأ نفهمیده بودم، و این که در بحرانی ترین دوران تاریخ، با درستی کامل، مستقیماً برخلاف این تنوری عمل کردم؟ آیا آسان تر نیست قبول کنیم که منتقدین من از درک انقلاب مداوم، مانند بسیار چیزهای دیگر، عاجز بودند؟ زیرا اگر فرض کنیم که این منتقدین دیر از راه رسیده این قدر خوب می توانند نه فقط عقاید خویش بلکه نظریات دیگران را نیز بررسی کنند، آن وقت چگونه می توان این مسأله را توجیه کرد که همه ی آن ها بدون استثناء در انقلاب ۱۹۱۷ آن موضع به شدت نکبت بار را اتخاذ کردند و در انقلاب چین خود را برای همیشه شرم سار ساختند؟

لکن به هر طریق، برخی از خوانندگان ممکن است به ناگهان هوشیار گشته سؤال کنند: در مورد مهم ترین شعار تاکتیکی خود، "تزار نه، یک حکومت کارگری" چه می گویند؟

این استدلال برای مجامع به خصوصی قاطعیت دارد. این شعار وحشت ناک تروتسکی، "تزار نه!" در سراسر آثار همه ی منتقدین انقلاب مداوم دیده می شود؛ برای برخی از آنان، به عنوان آخرین، مهم ترین و قاطع ترین استدلال مطرح می شود؛ و برای بعضی دیگر به مثابه لنگرگاهی آماده برای مغزهای خسته.

این انتقاد طبیعتاً نزد "استاد" جهل و بی صداقتی^(۲۱)، به ژرف ترین عمق خود می رسد، و آن هنگامی است که در اثر بی همتایش، مسایل لنینیزم، می گوید:

"ما نمی خواهیم درباره ی طرز برخورد رفیق تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به تفصیل جرّ و بحث کنیم (واقعاً که خیر!- ل. ت.)، یعنی زمانی که او به سادگی دهقانان را به عنوان یک نیروی انقلابی به کلی فراموش کرده و این شعار را مطرح ساخته بود، تزار نه، یک حکومت کارگری، یعنی، شعار انقلاب بدون دهقانان." (استالین، مسایل لنینیسم، ص ۱۷۵- ۱۷۴)

علی رغم این که موضع من در مقابل این انتقاد نابود کننده چنان دفاع ناپذیر است که او حتی مایل به "بحث" مفصل بر سر آن نیست، مع الوصف مایلیم به قرائن تسلی بخشی اشاره کنم. قرائن چندی وجود دارند که تقاضا داریم به آن ها رسیدگی شود.

حتی اگر یکی از مقالات من در سال ۱۹۰۵ حاوی یک شعار منفرد، مبهم یا نامناسب می بود که ممکن بود موجب ایجاد سوء تفاهمی به شود، تازه در آن صورت جایز نبود که اکنون، یعنی بعد از ۲۳ سال، آن را به طور مجزا در نظر گرفت. بلکه باید آن را در رابطه با سایر نوشته هایم در این مورد و مهم تر از آن، در رابطه با شرکت سیاسی من در حوادث بررسی کرد. این جایز نیست که برای خوانندگان فقط نام اثری را که برای آن ها (همین طور برای خود منتقدین) ناآشنا است عنوان کرد و به این نام معنایی نسبت داد که با تمام آن چه که من نوشته ام و انجام داده ام در تضاد کامل است.

ولی شاید بی مناسبت نباشد اضافه کنم -ای منتقدین من!- که من هرگز، هیچ گاه، و در هیچ جا شعار: "تزار نه، یک حکومت کارگری" را نه نوشته ام، نه ابراز کرده ام و نه پیشنهاد نموده ام! پایه ی استدلال اصلی داوران من را، گذشته از چیزهای دیگر، یک اشتباه شرم آور تشکیل می دهد. قضیه از این قرار است که در تابستان ۱۹۰۵ اعلامیه ای تحت عنوان "تزار

نه، یک حکومت کارگری" توسط پارووس در خارج از روسیه نوشته و منتشر گردید. من در آن ایام مدت زمانی بود که به طور غیرقانونی در پترزبورگ به سر می بردم و نه از نظر فکری و نه از نظر عملی، به هیچ وجه رابطه ای با این اعلامیه نداشتم. مدت ها بعد از طریق مقالات جدلی از این اعلامیه با خبر شدم. من هرگز نه موقعیتی داشتم که در این باره اظهار نظر کنم و نه فرصتی. در مورد خود اعلامیه هم (مانند کلیه ی منتقدینم)، نه آن را خوانده ام و نه دیده ام. این است جنبه ی واقعی این موضوع خارق العاده. من بسیار متأسفم که باید تلمان ها و سماردها را از این استدلال قانع کننده و سهل الانتقال محروم کنم. لکن واقعیت بسیار نیرومندتر از احساسات انسانی من است.

موضوع به این جا نیز ختم نمی شود. تصادف چنان بی مبالات رویدادها را به هم ربط داد که در همان زمان که پارووس در خارج از روسیه اعلامیه ای را که برای من ناشناس بود تحت عنوان، "تزار نه، یک حکومت کارگری" منتشر ساخت. من در پترزبورگ به طور غیرقانونی اعلامیه ای با عنوان "نه تزار، نه زمتسی"^(۲۲)، بلکه مردم!" منتشر ساختم. این عنوان، که در برگرفته ی دهقانات و کارگران است و بارها در متن اعلامیه تکرار می شود، احياناً به این سبب عنوان شده بود که به زبان ساده ادعاهای بعدی مربوط به جهش از مرحله ی دموکراتیک انقلاب را رد نماید. این اعلامیه در (جلد دوم، قسمت اول، ص ۲۵۶) مجموعه آثار من تجدید چاپ شده است. در آن جا هم چنین اعلامیه هائی از من موجودند که از جانب کمیته ی مرکزی بلشویکی منتشر شده اند و خطاب به دهقاناتی است که به بیان نبوغ آمیز استالین "به سادگی فراموششان کرده بودم."

اما باز هم این تمام مطلب نیست. همین اواخر، رافس معروف، یکی از تنوریسین ها و رهبران انقلاب چین، در ارگان تنوریک کمیته ی مرکزی حزب کمونیست شوروی پیرامون همین شعار وحشت ناکی که تروتسکی در سال ۱۹۱۷ مطرح کرده بود، مقاله ای نوشت. نه در سال ۱۹۰۵، بلکه در سال ۱۹۱۷! به هر طریق، عذر رافس منشویک موجه است. او تقریباً تا سال ۱۹۲۰ "وزیر" پتل یورا^(۲۳) بود، و تحت فشار نگرانی نبرد علیه بلشویک ها، چگونه می توانست به آن چه که در اردوی انقلاب اکتبر رخ می داد توجه نماید؟ ولی هیئت تحریریه ی ارگان کمیته ی مرکزی چطور؟ این جای تعجب است. یک مزخرف کمتر یا بیشتر...

یک خواننده ی با وجدان که در کثافات سال های اخیر تعلیم یافته می تواند اظهار نظر کند، "ولی آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آیا با صدها و هزاران کتاب و مقاله به ما تعلیم نداده اند...؟"

"آری دوستان، تعلیم دادند، و درست از همین روست که باید از نو آموخت. این خسارات و مخارج دوران ارتجاع است. در برابر آن کاری نمی توان کرد. تاریخ در امتداد یک خط مستقیم حرکت نمی کند و موقتاً به بن بست استالین برخورد کرده است."

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲